

ملت و ملت گرائی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت بیست و نهم و اخیر)

با مرور مختصر بر تاریخ کشور ما بطور خلاصه میتوان گفت که «پادشاهان» کشور در تحت شرایط آنوقت جامعه ما، برای حاکمیت آنها، در مقایسه با «روشنفکران» مخالف در عرصه سیاسی موفق بوده اند. بعبارت دیگر ابتکار عمل را در دست داشته اند. حالت عجیبی را گاهی هم میتوان در آن مشاهده نمود که بعضی از پادشاهان از کدام مدارک، اصلاً «دربار سلطنتی» را تمویل می نموده اند. برخی از آنها، به نسبت جنگهای داخلی، معلوم نیست که آیا به جمع آوری مالیات قادر بوده اند و یا خیر. با مروری بر اسناد تاریخی می بینیم که روشنفکران آنوقت کمتر و حتی هیچ، به تحلیل پایه های مادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی توجه نداشته اند. سطح و شیوه تولید الی زمان امیر امیر حبیب الله خان سراج الملت نشان میدهد که اثر قابل ملاحظه صنایع و یا استفاده از ماشین وجود نداشته است. آنچه در رابطه با استفاده از یک نوع «فلز» در زمان امیر شیرعلی خان حکایت میگردد، نقش وزین در تشکیل «هسته صنعت» بمعنی اصلی کلمه مشابه با اروپا، که در تحت رهبری «بورژوازی» قد علم نموده و «فیودالیزم» را ریشکن کرده است، شباهت نداشته است. آنچه بعنوان مثال در تحت نام دوران «مشروطیت» از «جنبش های سیاسی سخن گفته میشود، هم درین حلقات «روشنفکری» و هم در دربار «سلطنتی ها» کم و بیش، چشم و گوش بسوی خارج داشته اند، عاری از احتمال «کاپی» ذهنی «روشنفکران» و همچنان «مناسبات» علنی و پس پرده دربار های سلطنتی، با قدرت های بزرگ، نخواهد بود.

«مشروطه خواهان» غیر از آنکه در حلقات نسبتاً پراکنده و احتمالاً محافلی متشکل از «روشنفکران» تا حدی مرفع و از فامیل های سرشناس، ممکن اینجا و آنجا سهمگیری مردم را در «حرکات» ضد استعمار می طلبیدند، دقیقاً از «برنامه» و پایه های اجتماعی و مادی آنها، اثرات روشن در دست نیست. چند نام معروف در ذهن مردم و در تاریخ وجود دارد، که درین اواخر یک آهنگ خیلی بلند تکرر نواسه و کواسه بعضی از آنها در مهاجرت دیده می شود. همین حلقات در عین زمان، تلاش هایی را بکار برده اند، تا در دربار سلطنتی تماس برقرار نمایند. اما روشن نیست که آیا در دستگاه سلطنتی هم آمادگی در امر طرح اندیشه ها و مفکوره های «مدرن» وجود داشته است؟

بلاخره یکی از دشواری ها در باره فهم درست از «جنبش» مشروطیت، در آنست که تا اکنون جز تقسیم بندی دلخواه، «مشروطیت اول»، «مشروطیت دوم» و ممکن هنوز هم کسانی باشند، که مصروف تقسیم بندی بیشتر اند، برنامه، نیروی سازمانی، کمیت و فعالیت های منظم و غیره «فکتور ها» و جوانب ایکه، باید به مردم امید بهبود داده میتوانست، از لابلای اسناد پراکنده، استخراج شده نمیتواند. کلمات عامیانه تحول در موجودیت سلطنت می خواسته اند، کدام هدف مشخص را نمیتواند برجسته سازد. یکبار دیگر تذکار می یابد که در رابطه با پایه های مادی اجتماعی، دید روشن نداشته اند.

محققین خارجی نیز، از اصطلاحات علمی، بخصوص مفاهیم «مدرن» خیلی «مفت» استفاده نموده اند. مثلاً «واریان گریگوریان» در تحت عنوان «پدیدار شدن ناسیونالیزم افغان» نخستین سطر را چنین آغاز می نماید: «در سالهای قبل از جنگ اول جهانی، امیر حبیب الله خان سراج الملت، بحمايت ملت گرایان افغان، تحت فشار یک گروه ضد برتانوی در کابل، تلاش ورزید تا رسمیت بین المللی افغانستان را بدست آورد و به توسعه تماسهای خود بخارج دست یابد. بزودی پس از جانشینی در سال ۱۹۰۱، بر برادرش نصرالله خان امر صادر نمود تا ۲۴ افسر را بحیث هیئت به انگلستان، روسیه، فرانسه، جرمنی، جاپان، چین، امپراتوری عثمانی، مصر، پارس و اضلاع متحده امریکا بفرستد. مقصود تمثیل استقلال و انتقال موافقتنامه شخصی پدرش با برتانیه در امر برسمیت شناختن حاکمیت میراثی سلطنت و از مذاکرات مجدد روی موافقتنامه بین افغانستان و حکومت برتانیه در هند ابا ورزید» (گریگوریان «، صفحه ۲۰۶)

تثبیت سلطنت میراثی، تحت هر نامی که خواسته باشد، با حکومت «ملی»، آنچه بمفهوم «مدرن» کلمه، در اروپا جریان داشته است، از نگاه «مرحله» انکشافی، که موجودیت «بورژوازی» نیرومند را به حیث «طبقه» مؤلد

حکم می نموده است، ربطی داشته نمی تواند. طبیعی است که جلو استعمال کلمه « ملت گرایی » یا « ناسیونالیزم » را کس گرفته نمیتواند. مردم عوام میگویند، « به حلوا حلوا گفتن، دهان شیرین نمیشود. » در اروپا، زمانی از حکومت ملی، نام برده می شد که حاکمیت ملاکی بزرگ و یا « فیودالیزم » سرکوب گردیده بود، در اروپا و شمال امریکا، « شهر نشینان » جدید که از قید « زمینداران بزرگ » رها یافته، با دریافت آموزش و سپری نمودن تعلیمات عامه، در امور اجتماعی، تولیدی و اداری، بحیث اتباع مساوی الحقوق، جای گرفته بودند.

صرف نظر از همه مطالب ذکر شده در کتاب، دیده شد که « هیئت تحقیقاتی » قیصر آلمان، بعد از سال نخست جنگ اول جهانی که الی ۱۹۱۸ جریان داشت و در بخش قبلی ذکر شد، با وجود انتظارات « مشروطه خواهان » امیر حبیب الله خان سراج الملت در تحت فشار « وپسرای برتانیه » در هند، با تدویر « لویه جرگه »، کاری کرد که « برتانیه » می خواست. دولت ملی در همچو وابستگی، نمیتواند ایجاد گردد. چنانچه در گزارش هیئت آلمانی که در شماره قبلی نیز آمده است چنین میخوانیم: « در گزارش مفصلی که ازین مأموریت به چاپ رسیده است می خوانیم: هیئت ... مدعی شده است که امیر یک سانتی متر بسوی مواضع آنها از خود حرکت نشان نداده است ».

در اروپای آنوقت ضدیت ها میان قشر های بالایی جامعه و موقف روشنفکران و آگاهان از صفوف مردم، آنقدر شدید نبوده است. ریفورم ها و جهش های براندازی قدرتها نرم تر بوقوع پیوسته است. موجودیت افکار ریفورم طلب و هواداران علم و هنر در حلقات بالایی بعضی از جوامع اروپایی بیشتر بوده، همین عامل در جوامع آنها، پروسه « مدرنیزیشن » یا تجدد را تسریع بخشیده است. البته عوامل دیگر چون محیط جغرافیایی، منابع آبی فراوان، جنگلات بی سر و بی پا، که صنعت تولید کاغذ و سایر تولیدات هنری و چوبی را منجمله تسریع بخشید، نقش عمده بازی کرده است.

تولید کاغذ و چاپ کتب و مجلات و روزنامه ها، تغییرات بنیادی در جوامع بوجود آورد و آموزش علم را به هر فرد ممکن ساخت، بتدریج جامعه در مجموع از نفوذ حلقات معین دور محافل یا محور حاکم رها یافت. تراکم نیروهای جدید مؤلد در شهر ها، که توسط رهبران محافل آنها نیز رهبری می گردید، در محلات شهری بتدریج انسانهای تازه تعلیم دیده، که در تأمین احتیاجات حیاتی خود با دید روشنتر نسبت به آینده می نگرستند، در همه فعالیت های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اداری سهم می گردیدند.

بتدریج درین جوامع از وزن و فشار حلقات و محافل ممتاز سابق کاسته می شد. تجدد سریع و اختراعات که در بهبود اقتصاد و علم و فرهنگ یاری می رسانید، تبعه کشور را از موقف سابق که تنها، مناسبات « امر » و « مادون » و یا « معتبر » و « انسان عادی » حاکم بود، از ریشه تغییر داد. مفهوم « ملت » چهره ای کسب کرد، « ملت گرایان » که در مراکز صنعت و اقتصاد فعال بودند، در تحکیم دولت های ملی آنها، بشدت پیشرفت نشان میدادند، که در سلسله های قبلی نیز در وقفه های مختلف روشنی انداخته شده است. آنچه درین بخش بطور نمونه کشور های اروپایی را از کشور های آسیایی و افریقایی متمایز می سازد، اینست که درین جوامع، درک از مفاهیم اقتصادی، حقوقی و فرهنگ و هنر و همچنان تا حدی موقف های همگون در برابر مذهب، فضای همبستگی بهتری را بین باشندگان بوجود آورده است، از تجارب « امپراتوری های قبلی » بِنفع سیاست « ملی » خود ها کار گرفته اند.

طبیعتاً اختراع « ماشین » که در حقیقت تا همین امروز در « نو هاو » (Know how) پیشقدم اند، در جمله همه «فکتور ها»، تعیین کننده بوده است. ترجمه انجیل بزبان های مختلف ملی، در کشورهای اروپایی، منجمله در «انگلستان» بزبان « وهیل » و در آلمان بزبان آلمانی، قبل از انقلاب فرانسه، فرقه مذهبی « پروتستانت » قد علم نموده، از صلاحیت و نفوذ « پیشوای کاتولیک » در روم کاسته شد. گروپ عیسویان غیر کاتولیک، علاوه از آنکه بزبان ملی خود، « کتاب مقدس » آنها را قرائت می نمودند و دیگر محتاج « راهبان » و « کشیشان » تقرر یافته از جانب « روم » نبوده اند، از جانب دیگر پادشاهان، از طریق صدور فرمان ها، به کلیسای « پروتستانت » اجازه دادند، تا « موعظه های » خود را هم بزبان های ملی، اجرا نمایند.

قاره امریکا و استراليا را باید از زاویه دیگری مطالعه نمود. موضوع ملت و جنبش های ملی درین قاره، نه با اروپا، نه با آسیا و افریقا زیاد همگونی نشان می دهد. با کشف قاره امریکا و هجوم اروپایی ها در قدم اول، که دوران بغرنج «فروش بردگان» را توسط اروپائیان و نا بودی فرهنگ باشندگان بومی را با محو فزیک انسانها با خود داشته است، موضوعی است پیچیده که درین سلسله داخل نمی سازم.

اما آنچه بطور مختصر قابل یاد آوری میدانم، جنگهای داخلی در قلمرو کنونی اضلاع متحده امریکاست. درین ساحة وسیع گروپ های اجتماعی، از کشور های مختلف اروپایی، نخست دوران جنگ داخلی و بعد در تحت نام «امریکایی» یک محور اتحاد و یا « هویتی » را ایجاد نمودند. از همه زبان های متعدد، توانستند، از طریق انتخابات، یک زبان، یعنی زبان انگلیسی را بحیث زبان رسمی بپذیرند. منابع سرشار طبیعی، وسعت خاک، سواحل

با ابحار، زراعت و صنعت، بخصوص استخراج نفت و گاز و میراث علمی - تخریکی را که از اروپا با خود برده بودند، با عظمت بینظیر انکشاف دادند. یکی از « فکتور » های عمده « پیروزی » این کشور در قدم اول، امکانات اقتصادی و در عین زمان، بخشی از حقوق انسان، که اقل در شعار بنام « حقوق بشر » یاد میکنند، باوجود موجودیت حلقات « نژاد پرست » در جامعه، دیموکراسی نوع امریکایی توانست، قدم های پیشرفت سریع بردارد، که تفصیل درینجا نمی گنجد. اما آنچه که بعضاً از « ملت امریکا » یا « Our nation »، یعنی « ملت ما » یاد می کنند، در مقایسه با آنچه در اروپا از آن می فهمند، کاملاً مغایرت دارد.

در بخش بیست و هشتم، قسمتی از « ریفرمهای » امیر حبیب الله خان سراج الملت را ذکر نمودیم. اینکه می خواست، محصلان را جهت تحصیل بخارج بفرستد، وقوع جنگ اول جهانی، مانع اقدامات امیر گردید. . . بعد از مرگ وی پسرش شهزاده امان الله خان عین الدله، بر اریکه قدرت نشست.

در سالهای ختم جنگ اول جهانی و در تحت شرایط نوین بین المللی، سلطنت افغانستان به استقلال کشور نایل آمد. حلقات « معروف » به « مشروطه خواهان » توسط پادشاه جدید، در رأس امور دولتی گرفتند. مناسبات بین المللی بطور روز افزون توسعه می یافت. پادشاه نسبت به هریک از پادشاهان قبلی، در جهت تجدد « مدرنیزیش » تلاش نشان داد. اقدامات پراکنده در ساحات « انفراسترکتور »، عمدتاً بکمک بعضی از کشور های اروپایی، بطور مشخص آلمانها براه افتاد. تمایلات ریفرمیستی پادشاه را میتوان از انجام سفر « طولانی » قریب شش ماهه به اروپا، بخصوص اقامت در آلمان، درک نمود.

عوامل اصلی سقوط او را هوا داران پادشاه، بیشتر بدوش « دشمنان » خارجی و داخلی، بار میکنند. اشتباهات پادشاه را بزبان نمی آورند. حقیقت نسبت به اینکه پادشاه، ازینجا و آنجا، ممکن معتقد شده باشد، که کشور را بسوی تجدد، بکشاند، ولی وقوع حوادث تلخ نشان داد، که با وجود دشمنان نشسته در کمین، پادشاه و حلقات دور و پیش او، در « واقعینی » اقل در یک چشم کور بوده اند. « نازدانگی های » شاهانه، نه تنها خود او و دوستان او را از پروسه بیرون راند، بلکه دهه های طولانی، نسل های بعدی را در دید روشن صدمه زد.

در طی دهه های طولانی، عده ای به آرمان، بعضی از ریفرمهای اوست. ولی برای نویسنده مطلب تا حدی تکاندنده است، زمانیکه از شخصیت های آگاه جامعه می شنود که پادشاه، با اوامرش در باره پوشیدن « لباس اروپایی » و عوض « لنگی » کلاه « شیو »، طرح تبدیل روز رخصتی « جمعه » را بروز « یکشنبه »، « دور ساختن چادری از سر خانم ها توسط چنگک » و از همه تعجب بر انگیز تر، « قرائت خطبه بعد از نماز جمعه بزبان پشتو »، آنهم در یک جامعه اسلامی ایکه، تا آنزمان، در جهان اسلام مشابه با جهان عیسویت، در ترجمه مکمل کتاب « مقدس »، یعنی « قرآن شریف »، تصمیم اتخاذ نگردیده بود. صرف نظر از سایر ادعاها و موضعگیری های پادشاه در رابطه با « پان اسلامیزم » و موضوع « خلافت »، همچو اقدامات پادشاه را، صاحب نظران بحیث دلایلی نام میبرند که باعث کنار رفتن رهبران « مشروطه خواهان » و هواداران دور دربار پادشاه، چون علامه محمود طرزی وزیر امور خارجه و خسر امان الله خان و سپهسالار محمد نادر خان وزیر حربیه، مشاور و خسر بره اش، گردیده است. حال وقتی بر هر یک ازین چند نمونه محدود نظر می اندازیم، ممکن مشکلی در فهم مطلب رخ ندهد تا بدانیم که به نسبت مقاومت محافظه کاران و دسایس خارجی از یکطرف و ضعف حلقات حامی سیاست امان الله، رژیم او سقوط نمود و جلو تطبیق برنامه ها گرفته شد. به هر صورت تا همین مرحله، آنچه در اروپا، بعنوان پایه های مادی و اجتماعی « حکومت ملی »، که موجودیت بورژوازی مقتدر صنعتی را می طلبیده است، اثری از « ملت » و « ملت گرایی » وجود نداشته است، که قادر به پیشبرد « دیموکراسی » می بوده است. نیرو های استقلال طلب مربوط مرحله « قومی » انکشاف جامعه ما بوده است، که در سه جنگ با انگلیس بطور نمونه، حقیقت حضور خود را ثابت ساخته اند.

ختم